

در رساله صد پند،

عنصر غافل گیر

کردن، مهم ترین

عامل طنز ساز

است. نویسنده

پس از بیان چند

جمله، که به طور

کلی نصیحت آمیز

است، ناگهان به

یکی از طبقات

اجتماعی حمله ور

می شود و به

رسوا کردن یا

توهین به او

می پردازد یا به

واقعیتی خلاف

اخلاق اشاره

می کند

مهم ترین عوامل

دل پذیری کلام

عبید استفاده از

ایجاز، بازی های

کلامی، طعنه،

کنایه، ایهام،

تشبیه، استعاره،

متناقض نما (که

اساس هر طنزی

بر آن است) ذم

شبیه به مدح،

جناس و ... است

که در کلام عبید

در خدمت طنز

قرار گرفته اند

در این حکایت، حاضر جوابی و آوردن پاسخ غیرمنتظره با تضمین از کلام دیگران و برداشت شخصی از آن، موجب طنزآمیز شدن کلام شده است.

عناصر طنزی در مکتوبات قلندران

از دیگر روش های عبید در ایجاد طنز، شوخی کردن با اشعار و نوشته های جدی دیگران است. نمونه بارز این مسئله در مکتوبات قلندران است که عبید همه اصطلاحات عرفانی قلندران را به باد تمسخر می گیرد و به جای آن، کلمات عامیانه، پیش پا افتاده و یا خلاف عفت را به کار می برد؛ در حالی که آهنگ کلام هم چنان سنگین و مطمئن است، هم چون نامه های آنان:

تحفه و تبرّکی که شوریده وقت عشاق مردان مغرد جهان،
نربخیّه روزگار، اخی داوود ترمذی - ادام [تفریده - با خاک
نشینان آن پای علم در قلم آورده بود، از دست ابدال رومی
رسید. خیرمقدم گفته آمد. ای والله مسافران آن سرزمین
خواندند و بر یاد آن نامراد اوپ اوپ ایپ زدند. تبرّکی که از
اسرار خاصّ این مزار دریوزه رفته قلیل و کثیر حصّه کچکول او
بر دست ابدال رومی روانه شد. شیئی الله مردان فقیر، سلامت
است دیگ پالان می کند، لنگر آب می زند.

(عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۳۵۸)

نمونه بارز دیگر این نوع طنز سازی، به شوخی گرفتن داستان رستم و هومان شاهنامه می باشد که در رساله اخلاق الاشراف در باب عفت و در توصیف مذهب مختار آمده است (رک: عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۳۲۷).

...

به طور کلی می توان گفت که مهم ترین عوامل دل پذیری کلام عبید استفاده از ایجاز، بازی های کلامی، طعنه، کنایه، ایهام، تشبیه، استعاره، متناقض نما (که اساس هر طنزی بر آن است) ذم شبیه به مدح، جناس و ... است که در کلام عبید در خدمت طنز قرار گرفته اند. علاوه بر این، عناصر غافل گیری، ارتباط برقرار کردن بین دو امر نامربوط، تفسیر به رأی در مورد آیات و احادیث، شوخی کردن با کلام جدی دیگران و ... از دیگر عناصر طنزآمیز کلام عبید زاکانی اند.

منابع

۱. زاکانی، عبدالله؛ کلیات عبید زاکانی، چاپ سوم، تصحیح و تحقیق و شرح پرویز اتابکی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۹.
۲. همایی، جلال الدین؛ فنون بلاغت و صناعات ادبی، چاپ چهاردهم، مؤسسه نشر هما، ۱۳۷۷.
۳. یوسفی، غلامحسین؛ دیداری با اهل قلم، جلد اول، چاپ اول، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۷.

درآمد

مثنوی معنوی از جمله کتاب هایی است که دریایی بی کران از فرهنگ عامه و نکات زبده ادبی را در خود دارد. این اثر سترگ شاخصه های فرهنگی ویژه ای دارد که برگرفته از فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی است. یکی از موضوعاتی که مولانا بدان اشاره کرده، عبارت «سر سفره» است. در این مقاله، نویسنده با تبیین معانی گونه گون این عبارت در کتب ادبی، به کاربرد آن در فرهنگ عامه شمال خراسان اشاره می کند.

کلید واژه ها:

مثنوی معنوی، سر سفره، فرهنگ عامه.

در دفتر ششم مثنوی «در داستان آن عجزه که روی زشت خویشتن را جندره و گلگونه می ساخت و ساخت و ساخت نمی شد و پذیرا نمی آمد.» ابیات ذیل آمده است:

بود کمپیری نود ساله کلان

پر تشنج روی و رنگش زعفران

چون سر سفره رخ او توی توی

لیک در وی بود مانده عشق شوی

ریخت دندان هاش و مو چون شیر شد

قد کمان و هر حسش تغییر شد... (بیت ۱۲۲۵-۱۲۲۲)

این ابیات در توصیف پیرزنی نود ساله است که چهره ای پر از چین و شکن چون سر سفره داشته است... آن چه در این بحث بدان می پردازیم، مصرع اول بیت دوم ابیات بالاست که در آن آمده است: «چون سر سفره رخ او، توی توی» که در آن «رخ پیرزن» به «سر سفره» مانند شده است. نگارنده در این مقال به این پرسش که چرا مولوی این تشبیه را به کار برده است پاسخ می دهد و به طور اجمال بدان می پردازد.

استاد بزرگوار شادروان دکتر سید جعفر شهیدی در توضیح «سر سفره» آورده است: «بعضی شارحان آن را "دستار خوان" معنی کرده اند و بعضی "گوشه سفره" اما چنان که می بینیم دستار خوان و سر سفره (خود به خود) چین و شکن ندارد و چین و شکن عارضی ممکن است در هر پارچه ای پدید شود و اختصاص به سفره ندارد تا مشبه به قرار گیرد. گمان می رود سر سفره در این بیت معنی دیگری داشته باشد:

هر گه که سر سفره کس گردد شق

کوهان شتر خواهد و مقل ازرق

هر روز به موم زرد و مرهم کردن

صحت پس از آن طلب نمودن از حق

(یوسفی طبیب، به نقل از آندراج (شهیدی، ۱۳۸۰: ۱۸۱)

سپس به این نتیجه رسیده اند که: «ظاهراً از سر سفره در

این بیت، توی و چین و شکن مقصود است.» (همان: ۱۸۱)

نگارنده این جستار پس از تأمل در این مصراع به جست و جو شواهدی برای سفره پرداخت و به این نتیجه دست یافت که

دکتر هادی اکبرزاده

مدرس دانشگاه آزاد شهید بهشتی مشهد

کندوکاوی در معنی ترکیب «سر سفره» از دفتر ششم مثنوی در مصرع «چون سر سفره رخ او توی توی...»

سفره در گذشته به دو شکل بوده است:

۱. پارچه‌ای گسترده که بر آن خوردنی و نوشیدنی می‌نهادند و بدان دستار خوان نیز می‌گفته‌اند. لازم به توضیح است که سفره‌آمروزی احتمالاً همان سفره‌درازی بوده است که بالای خوان (طبق چوبی بزرگ) می‌گسترده‌اند.

فردوسی:

یکی سفره پیش پرستندگان

بگسترد و برخاست چون بندگان (شاهنامه، نشر قطره، ص ۸۷۲)

اسرار التوحید: «خواجه حسن مؤدب گفت: چون این روز نماز دیگر بگزاردیم، شیخ مرا بخواند و گفت: «ای حسن، صوفیان چند تن‌اند.» گفتیم: «صد و بیست کس‌اند، هشتاد مسافر و چهل مقیم.» گفت: «فردا چاشتشان چه خواهی داد؟» گفتیم: «آنچ شیخ اشارت کند!» گفت: «فردا باید که هر کسی را سر بره‌ای تر پیش نهی و شکر کوفته بسیار بیاری تا برای آن مغز می‌پاشند و هر کسی را رطلی حلوای خلیفتی به شکر و گلاب پیش نهی و عود و گلاب بسیار بیاری تا ما عود می‌سوزیم و گلاب بر ایشان می‌ریزیم و کرباس‌های گازر شو بیاری و این سفره در مسجد جامع بنهی تا آن کسانی که ما را در غیب غیبت می‌کنند، به رأی العین ببینند که حق - سبحانه و تعالی - عزیزان درگاه عزّت را از پرده غیب چه می‌خوراند... این جمله ساخته شد و بامداد پگاه برفتم و کرباس بستدم و در مسجد جامع سفره بکشیدم بر آن جمله شیخ اشارت کرده بود.» (آن سوی حرف و صوت، گزیده اسرارالتوحید، دکتر شفیعی کدکنی، ص ۷۳ - ۷۲)

«روز دیگر، پگاه برفتم و کرباس‌ها به مسجد جامع بردم و سفره بیفکندم بر آن جمله که شیخ اشارت فرموده بود.»

(حالات و سخنان ابوسعید، ... به تصحیح شفیعی کدکنی، ص ۵۹)

۲. شکل دیگر آن، که در ارتباط با مصرع مورد بحث است، به صورت سفره‌آمروزی (دستار خوان یا پارچه گسترده) نبوده

بلکه توشه‌دان یا پارچه‌ای مدور بوده است که سر آن را با بند یا ریسمانی می‌بسته‌اند. نگارنده این مقاله پس از مراجعه به آثار قدما شواهد بسیاری مبنی بر وجود چنین سفره‌ای یافته است. مواردی که در زیر می‌آید، وجود این شکل از سفره را به اثبات می‌رساند.

- گاه سفره را به میخ آویزان می‌کرده‌اند. دو شاهد مثال در این جا می‌آوریم.

مثنوی:

صوفی‌ای بر میخ روزی سفره دید

چرخ می‌زد جامه‌ها را می‌درید

بانگ می‌زد نک نوای بی‌نوا

قحط‌ها و دردها را نک دوا

چون که دور و شور او بسیار شد

هر که صوفی بود با او یار شد

کخ کخی و های و هوایی می‌زدند

تای چندی مست و بی‌خود می‌شدند

بوالفضولی گفت صوفی را که چیست

سفره آویخته از نان تهیست

(مولوی، ۱۳۷۵: ۷۱)

در هفت‌پیکر نیز «سفره» بر درخت آویخته شده است:

پیر گفتش بر این درخت خرام

گر نیاز آیدت به آب و طعام

سفره آویخته است و کوزه فرود

پر زنان سفید و آب کبود

... سفره نان گشاد و لختی خورد

از رقاق سپید و گرده زرد

- سر سفره را با بند یا ریسمانی می‌بسته‌اند:

مجیر ییلقانی:

بر سفره هر آن که خورد حلو

چون سفره شود رسن به گردن

بعضی شارحان

آن را «دستار

خوان» معنی

کرده‌اند و بعضی

«گوشه سفره» اما

چنان‌که می‌بینیم

دستار خوان و

سر سفره (خود

به خود) چین و

شکن ندارد و چین

و شکن عارضی

ممکن است در

هر پارچه‌ای پدید

شود و اختصاص

به سفره ندارد تا

مشبه به قرار گیرد

– سر سفره دارای حلقه‌هایی بوده است که رسن یا بند از آن حلقه‌ها می‌گذشته و با کشیدن این بند یا رسن سر سفره بسته می‌شده است.
عبید زاکانی:
آه از آن صوفیان ازرق پوش
که ندارند عقل و دانش و هوش
رقص را هم چو نی کمر بسته
لوت را هم چو سفره حلقه به گوش
– سفره، مشبه به چیزهای گرد قرار گرفته است.
مشبه به برای انجیر:
سفره انجیر شدی صفروار
گر همه مرغی بدی انجیرخوار
مشبه به برای چرخ و گردون:
سفره چرخ و نان شطرنجی
چیست تا در سمات او سنجی
اشتهای من از آن صادق بود دایم که من
قانعم از سفره گردون به یک نان هم چو صبح
سفره گردون ندارد لقمه‌ای بی‌زهر چشم
سیر شد از زندگی هر کس گدای خود نشد
مشبه به برای دل: (دل به سفره مانند شده است)
توشه تو علم و طاعت است در این راه
سفره دل را بدین دو توشه بیابان
البته بیابان (پر کن) نیز با سفره رابطه دارد.
مشبه به برای شکم:
چون است شکمش نمی‌شود سیر
با آن که چو سفره پر ز نان است
– با فعل گشادن و بستن به کار رفته است:
نو نو از چشمه خونا ب چو گل تو بر تو
روی پُرچین شده چون سفره زر بگشایید
شاهد برای گشادن «سر سفره»:
مریم گشاده روزه و عیسی بسته نطق
کو در سخن گشاد سر سفره سخا
گشادند سفره بر آن چشمه‌سار
که چشمه کند آب را خوش‌گوار
چون بر آن آب سفره بگشادند
نان بخوردند و آب در دادند
بگشاد سلام سفره خویش
حلاو و کلیچه ریخت در پیش
سر سفره را به هم کردن:
چون خورد به قدر رغبت آن خورد
مادر سر سفره را به هم کرد
«... و سنگ اصحاب کهف را استخوانی نینداختی، خانه او را
کسی ندیدی در گشاده و سفره او سر گشاده.» (گلستان)

سر سفره را بستن:
مولوی: بستم سر سفره زمین را بگشا سر خم آسمان را
یا:
ماه رمضان آمد، ای یار قمر سیما بر بند سر سفره، بگشای ره بالا
– یکی از معانی سفره در کتب لغت، «توشه دان مسافر» است
(منتهی‌الارب) که با سفر رابطه دارد:
سفره سفر به صورت کیسه‌ای بوده است که سر آن را
می‌بستند و در آن نان و خوردنی می‌نهادند.
شواهد:
به سفر سفره گزین خوانچه مخواه
مرد خوان باش غم‌خانه مخور (خاقانی)
توشه تو علم و طاعت است در این راه
سفره دل را بدین توشه بیابان (ناصر خسرو)
یا:
در قوصره همی به سفر خواست رفت جانت
زان بر گرفت سفره در خور مطهره
گر جای گیر نیست چو جسم این لطیف جانت
تن را چرا تهی است میانش چو قوصره (ناصر خسرو)
گاه سفره نشین کنایه از مهمان است (آندراج):
سفره مائده‌پرداز همه است
تا همه سفره‌نشین سفرند (خاقانی، قصاید)
– گاه در مقابل خوان که دراز و گسترده بوده، آمده است:
گر نباشد به دعوتی سفره
می‌شود او دراز خوان هموار
(نظام قاری، به نقل از لغت‌نامه)
– سر سفره و شکن آن به ابروی درهم کشیده مانند شده است:
حرامت بود نان آن کس چشید
که چون سفره ابرو به هم در کشید (بوستان سعدی)
منظور از ابرو در هم کشیدن سفره، سر سفره است که در
هنگام بستن پر از چین و شکن می‌شده است.
آقایان انزایی نژاد و سعید قره‌بگلو نیز در شرح این بیت
بوستان آورده‌اند: «وجه شبه در مصرع دوم چیست؟ ظاهراً
پاسخ این است که سفره یا گشاده است که می‌تواند ماندگی
با روی گشاده داشته باشد؛ به ویژه که وقتی سفره‌های
پارچه‌ای را می‌گشودند صاف و هموار می‌کردند، یا بسته،
سفره گویا در قدیم بند داشته که چون بند آن را می‌کشیدند،
بسته می‌شد و سفره بسته و پیچیده و چروک شده می‌تواند
شباهتی با روی درهم و عبوس داشته باشد.»
(بوستان، ۱۳۷۸: ۱۰۱)
– از شواهدی دیگر که اثبات می‌کند سفره غیر از صورت
امروزی به شکل دیگری نیز بوده است، این که در آندراج
و فرهنگ رشیدی، سر سفره، کنایه از سوراخ مقعد دانسته
شده است:

هر گه که سر سفره کس گردد شق
کوهان شتر خواهد و مقل ازرق
هر روز به موم زرد ازرق کردن
صحت پس از آن طلب نمودت از حق

(یوسفی طبیب، آندراج، به نقل از لغت‌نامه)

خاقانی نیز آورده است:

به زر سفره پشت از فشارش امعا
به سیم کان میان ران ز جنبش اعصاب^{۱۹}
یا:

سفره زیر او چو سفره گل

از برون سرخ و از درون زردیش

خواجه شد هندوی غلامی ترک

تا وفا دارد از جوان مردیش

(خاقانی)

که در توضیحات جلال‌الدین کزازی آمده است:

«سفره زیر، استعاره‌ای آشکار از سرین است و با تشبیه آشکار
به سفره گل مانند شده است، گلبرگ‌ها در گل سرخ‌اند و
پرچم‌ها زرد. (کزازی، ۱۳۷۸: ۸۹۱)

در رباعیات خاقانی نیز بین سفره و ... رابطه وجود دارد.

... قالب نقش‌بندی لاهوت است

... گلخن ابلیس چه هاروت است

گر سفره پر زر است... هر روزه

هر ماه نه... حقه پر یاقوت است

عجیب‌تر از همه این که در قصیده‌ای از ناصر خسرو آمده است:

گر جای گیر نیست چو جسم این لطیف جان

تن را چرا تهیست میانش چو قوصره

در قوصره همی به سفر خواست رفت جانت

زان برگرفت سفره در خور مطهره

بنگر که چون به حکمت در بست کردگار

سفره تو را و مطهره را سر به حنجره

یعنی... سر سفره و مطهره تو را با حنجره بست.

در توضیحات استاد جعفر شعار و کامل احمدنژاد نیز سفره و

مطهره خوراک و دفع آن معنی شده و حنجره، کنایه از سخن

و کلام دانسته شده است. (دیوان ناصر خسرو، قصیده ۱۲۵: ۵۴۳)

– انار و سفره: آخرین شاهد که گفته‌های نگارنده را در وجود

سفره در شکلی غیر از شکل امروز اثبات می‌کند، از منوچهری

است که در آن انار به سفره‌ای از دیبا مانند شده که آستر آن

زرد رنگ و قسمت بیرونی آن قرمز رنگ است:

نار مانند یکی سفرگک دیبا

آستر دیبه زرد ابره آن حمرا

سفره پر مرجان تو بر تو تابرتا

دل هر مرجان چون لؤلؤ کی لالا

سر او بسته به پنهان ز درون عمدا

سر ماسورگی در سر او پیدا^{۲۳}

سفره در داستان سمک و عیار نیز توشه‌دانی است که در آن
دایره نهاده‌اند: «کنیزک به خانه رفت و سفره‌ای از ادیم بیاورد
و بگشاد و از آن جا دایره‌ای بیرون کرد و به دست روح‌افزا
داد.» (سمک عیار، ج ۱: ۴۷)

با توجه به شواهد بالا همان گونه که شهیدی در توضیح
سر سفره آورده است، نظر شارحان دیگر که سر سفره را
دستارخوانی یا گوشه سفره دانسته‌اند رد می‌شود؛ چرا که
سر سفره در این جا با دستار خوان یا گوشه سفره رابطه‌ای
ندارد و معنای درست آن این است که شکل سفره در این
مصراع با شکل سفره متداول امروزی تفاوت دارد و مانند
توشه‌دان و طعام‌دانی بوده است که گاه در سفر از آن استفاده
می‌کرده‌اند. هم‌چنین سر آن را با ریسمانی یا نخ‌ای که از
حلقه‌های آن می‌گذشته، می‌بسته‌اند و آن چیزی شبیه به
همیان زر بوده است.

البته نظر استاد شهیدی که نوشته‌اند: دستارخوان و سر
سفره خود به خود چین و شکنی ندارد و چین و شکن
عارضی ممکن است در هر پارچه‌ای پدید شود و اختصاص به
سفره ندارد تا مشبه‌به قرار گیرد، کامل به نظر نمی‌رسد؛ چرا
که، با توجه به شواهد متعدد مشخص می‌شود که نوعی سفره
در قدیم وجود داشته است که بند داشته و سر سفره را با آن
بند می‌کشیده‌اند و می‌بسته‌اند. در مصراع مورد بحث نیز سر
سفره به خاطر چین و شکنی که داشته، مشبه‌به روی پیرزن
قرار گرفته و تشبیهی زیبا به وجود آمده است.

منابع

۱. خاقانی؛ دیوان، با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات نگاه، ۱۳۷۵.
۲. زنجانی، برات؛ احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران.
۳. شهیدی، سید جعفر؛ شرح مثنوی چ ۱، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۴. صائب تبریزی؛ دیوان، به کوشش محمد باقر قهرمان، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگ، ۱۳۷۱.
۵. کزازی، میرجلال‌الدین؛ گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، نشر مرکز، ۱۳۷۸.
۶. مولوی؛ مثنوی معنوی، رینولد نیکلسن، چ ۱، انتشارات توس، ۱۳۷۵.
۷. منوچهری؛ دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ دوم، انتشارات زوار، ۱۳۷۵.
۸. مولوی؛ کلیات شمس، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چ ۱۴، ۱۳۷۶.
۹. مصلح‌الدین سعدی شیرازی؛ بوستان، شرح و گزارش از رضا انزلی‌نژاد و سعید قره‌بگلو، چاپ اول، انتشارات جامی، ۱۳۷۸.
۱۰. ناصر خسرو؛ دیوان، تصحیح مینوی و محقق، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۱. ناصر خسرو قبادیانی؛ دیوان، جعفر شعار و احمد کامل‌نژاد، چاپ اول، انتشارات پیام امروز، ۱۳۷۹.
۱۲. نظامی گنجوی؛ هفت‌پیکر، به تصحیح برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.

ظواهر پاسخ
این است
که سفره یا
گشاده است
که می‌تواند
ماندگی با
روی گشاده
داشته باشد؛ به
ویژه که وقتی
سفره‌های
پارچه‌ای را
می‌گشوند
صاف و هموار
می‌کردند، یا
بسته، سفره
گویا در قدیم
بند داشته که
چون بند آن
رامی‌کشیدند،
بسته می‌شد
و سفره بسته
و پیچیده و
چروک شده
می‌تواند
شباهتی با
روی درهم و
عبوس داشته
باشد